

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

حرمت تقلید مجتهد از غیر، چه حرمتی است؟

عرض کردیم که یکی از مباحث این است که بر مجتهد، تقلید از غیر، حرام است. یکی از آثار اجتهاد را همین قرار داده‌اند، «لا يجوز له الرجوع الي الغير»، بحث در این است که این حرمت مشهور در السنه، چه حرمتی است؟ آیا این حرمت، حرمت شرعی است یا یک حرمت عقلی است؟

برای روشن شدن این مطلب باید دلیل این مطلب را بررسی کنیم، که چرا یک مجتهد نمی‌تواند از دیگری تقلید کند.

در ابتداء چنین به ذهن می‌آید که چه اشکالی دارد اگر یک مجتهد در یک مسئله تقلید کرد (بر فرض اینکه این مجتهد، مجتهد دیگر را با خودش مساوی بداند) اگر یک مجتهدی در یک مسئله بحث کرد و به نتیجه رسید، حالا مجتهد دیگری که مساوی با این مجتهد است مثلاً دو نفر بوده‌اند، اینها قدرت علمی یکدیگر را واقف هستند، حالا یکی از اینها در بحث نماز جمعه به یک نتیجه رسیده است، دیگری به یک نتیجه دیگر رسیده است، چرا این مجتهد نمی‌تواند به او رجوع کند، و از او تقلید کند؟

ما دلیل روایی نداریم. در ما نحن فیه یک آیه یا روایتی که بیايد مطلب را بیان کند نداریم، و اصلاً قبلاً عرض کردیم که در روایات کلمه «مجتهد» نداریم، در روایات یا کلمه «عالم» داریم یا «عارف» داریم یا «فقیه» داریم. کلمه مجتهد در خود روایات نیامده است، تا بخواهیم بررسی کنیم آیا این لفظ یک معنای شرعی دارد یا نه، احکام شرعی بر آن بار می‌شود یا نه؟ اگر اینگونه تصویر کنیم چه اشکالی دارد که یک مجتهدی، که مجتهد دیگر را مساوی با خود می‌داند، در همان مسئله که خودش استنباط کرده، به او رجوع کند؟

تقلید یک مجتهد از مجتهد مساوی با خودش چه اشکالی دارد؟

دلیل اول: اینجا جوابی که از این سؤال می‌توانیم بدهیم این است که این مجتهد دیگر که مساوی با این مجتهد است، یا از نظر فتوایی قولش مطابق با این مجتهد است، یا از نظر فتوایی قولش مطابق با این مجتهد نیست و مخالف با مجتهد است. اگر قولش مطابق باشد، می‌شود رجوع العالم إلی العالم، و این دیگر عنوان تقلید را ندارد. تقلید رجوع الجاهل إلی العالم است. تقلید یعنی کسی که در مسئله جاهل است، به یک عالم رجوع کند، اما الان ما فرض کردیم که یکی از این دو مجتهد، خودش استنباط کرده و خودش را در آن مسئله عالم می‌داند. حالا اگر به دیگری رجوع کند، دیگری همین فتوا را دارد. از نظر اول، مجتهد دوم، عنوان جاهل مرکب را دارد، و اگر به او رجوع کند، می‌شود از مصادیق رجوع عالم به جاهل و شق سومی ندارد.

بعبارة أخرى؛ - این بعبارة أخرى تفسیر مطلب قبل نیست، بلکه یک مطلب جدید در آن وجود دارد و آن این است که - اساساً

قول کسی برای کسی معتبر نیست. خود مسئله تقلید یک امری بر خلاف قاعده اولیه است، اگر کسی زحمت کشیده و به یک نظریه رسیده، قاعده اولیه این است که قول او برای ما حجیت ندارد، إلا اینکه دلیل آمده در یک مسئله خاصی گفته‌اند دلیلی که آمده تقلید را تجویز می‌کند، فقط در مسئله رجوع الجاهل الی العالم است.

دلیل در همین مقدار است، اما زائد بر این، دلیل نمی‌آید رجوع العالم إلی الجاهل را برای ما تجویز کند، همان مقدار که رجوع الجاهل إلی العالم است، همان را درست می‌کند.

دومین دلیل؛ سیره عقلانیه است. سیره عقلانیه بر این است در جایی که یک کسی که خودش نظر دارد برای نظر خودش اعتبار قائل است، دیگر به این اجازه نمی‌دهد به نظر دیگری رجوع کند. سیره عقلانیه (که خودش یکی از ادله تقلید است) می‌گوید در جایی که نمی‌دانی و نظر نداری، برو سراغ عالم و به مجتهد دیگر رجوع کن.

نتیجه تقلید یک مجتهد از دیگری

اینکه شنیده‌اید که تقلید بر مجتهد حرام است، این حرمت، حرمت شرعی نیست، یعنی اگر مجتهد آمد تقلید کرد، نمی‌توان گفت که کار حرامی انجام داده است و از عدالت هم خارج شده باشد. این حرمتی که در اینجا است، حرمت عقلی است. نتیجه حرمت عقلی؛ بطلان عمل است. یعنی اینکه رفتی و به قول غیر رجوع کردی، برای شما اعتباری ندارد. اگر یک مجتهد به قول غیر این مجتهد که می‌گوید حرام است رجوع کرد و آمد به مجتهد دوم که می‌گوید نماز جمعه واجب است رجوع کرد، اینجا اگر بر خلاف واقع در بیاید، در اینجا این کار او مصحح ندارد و عذری عندالله ندارد و چه بسا برای این کار حرام، عقوبت پیدا کند.

اما آنچه که الان ما می‌گوئیم این است که مجرد رجوع یک مجتهد به مجتهد دیگر، حرمت شرعی ندارد. اگر چنانچه در یک فتوا به مجتهد دیگر رجوع کند و قول آن مجتهد مطابق با واقع درآید، در اینصورت بحثی هم ندارد. اما اگر مجتهد دیگر قولش مطابق با واقع نباشد، بر خود این عمل ممکن است عقاب شود و استحقاق عقاب داشته باشد، اما بر نفس رجوع به مجتهد دیگر عقاب در کار نیست.

پس ثابت شد که «لا يجوز للمجتهد أن يرجع الغیر» و این عدم جواز، یک عدم جواز شرعی نیست و این حرمت، یک حرمت عقلی است و نتیجه حرمت عقلیه؛ بطلان عمل است.

اگر مجتهد در یک مطلب تردید دارد، می‌تواند به مجتهد دیگری رجوع کند؛

اگر یک مجتهد در یک مطلبی تردید دارد، خودش زحمت کشیده و از نظر ادله خودش به نتیجه نرسیده است، آیا در این صورت می‌تواند به مجتهد دیگری رجوع کند یا خیر؟ در اینجا ابتداءً دو احتمال وجود دارد:

جواب

احتمال اول این است که رجوع، جایز نیست، چون شک می‌کند که آیا قول مجتهد دیگر برای او حجیت دارد یا ندارد. اصل عدم حجیت است. ما أصالة عدم الحجية را در اینجا جاری کنیم و بگوئیم که این مجتهد که در این مسئله مردد است، و نمی‌داند که قول مجتهد دیگر برای او حجیت دارد یا ندارد، اصل؛ عدم حجیت است. (دقت کنید که تردید، هیچ وقت ضعف فقیه نیست، گاهی اوقات تردید بخاطر قوت یک فقیه است، یعنی اینقدر ادله این طرف و آن طرف را مذاقه کرده است، همه را از کارایی

انداخته است، بقي متردداً).

احتمال دوم این است که بعید نیست که به قول دیگری رجوع کند براي اینکه این فقیه الان عنوان جاهل را دارد. بالاخره مي‌گوید من مردد هستم و فقیه دیگر عنوان عالم را دارد و اینجا مي‌شود از مصادیق رجوع الجاهل إلی العالم و ادله تقلید این را شامل مي‌شود. این احتمال دوم در مسئله است.

کدام یک از احتمالات درست است؟

بطلان احتمال دوم روشن است و آن این است که یک وقتی که انسان عادي رجوع به مجتهد مي‌کند، انسان عادي او را عالم مي‌داند، اما این مجتهد که مردد است و دیگری ولو بحسب ظاهر به یک فتوایی رسیده، اما به نظرش عنوان جاهل مرکب را دارد، چون خود این مجتهد همه ادله‌ای را که او توسط آن به یک نتیجه رسیده است، همه را تخطئه کرده است. لذا همان احتمال اول درست است.

جواز عمل به فتوای مطابق با احتیاط مجتهد دیگر

اگر یک مجتهد اجتهاد کرد و فتوا داد که در نماز، تسبیحات اربعه یک مرتبه لازم است و مجتهد دیگر فتوا داد که سه مرتبه لازم است، و این مجتهد اول مي‌گوید من به قول مجتهد دوم عمل مي‌کنم، چون قول آن مجتهد مطابق با احتیاط است، در این صورت آیا این تقلید جایز است یا خیر؟

جواب

مانعی ندارد، الان خیلی از مجتهدین هستند که در مسائل حج، فتوا مي‌دهند که استظلال در شب جایز است، اما خودشان در شب احتیاط مي‌کنند و به قول آنهایی عمل مي‌کنند که احتیاط مي‌کنند و اینجا تقلید نیست و عنوان عمل به احتیاط است.

مقدمات اجتهاد چیست؟

بحث دیگر این است که معمولاً فقهاء در همین مسئله اولی از اجتهاد و تقلید، علاوه بر این مباحث مفصل که ما مطرح کردیم، این بحث را مطرح مي‌کنند که مقدمات اجتهاد چیست؟ یا از آن تعبیر مي‌کند به مقدمات، یا از آن تعبیر مي‌کند به مبادی اجتهاد؟ گاهی اوقات در بعضی کلمات به «مدارک مئمره اجتهاد» هم تعبیر شده است.

آیا آنچه که مرحوم آخوند در کتاب کفایه مطرح کرده و بعضی نه علم را به عنوان مقدمات اجتهاد مطرح کرده‌اند، بعضی شش علم را به عنوان مقدمات اجتهاد مطرح کرده‌اند، بعضی پنج علم را به عنوان مقدمات مطرح کرده است و اینها مباحثی است که اثر علمی هم دارد. از جمله مباحث این است که آیا علم رجال در اجتهاد دخالت دارد یا خیر؟ بسیاری از قدماء بودند که خیلی به علم رجال اعتنا و اهمیت نمی‌دادند و من جمله محقق همدانی در کتاب مصباح الفقیه تصریح مي‌کند که به هیچ وجه سیره من بر این نیست که در روایاتی که در کتب اربعه آمده، سراغ اسنادش بروم، آیا علم رجال بالاخره دخالت در اجتهاد دارد یا نه؟ این بحثش را عرض مي‌کنیم، إن شاء الله.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين